

او مرد علم و عمل و ایثار بود...

گفت‌وگو با محمد مجید الشیخ

سفیر عراق در تهران و رئیس پیشین دفتر آیت‌الله حکیم در تهران

محمد مجید الشیخ که زمانی رئیس دفتر آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم بود، در گفت‌وگوی خود با «شاهد یاران» از چگونگی حضور خود در مبارزات مردم عراق بر علیه رژیم صدام و نقش و ویژگی‌های شهید محراب در به ثمر رسیدن مجاهدت‌های مردم مظلوم عراق سخن می‌گوید که به گوشه‌هایی ناگفته اشاره دارد. زوایایی از سیر مبارزات که نشان از درایت، تدبیر، از خودگذشتگی و ایمان راسخ شهید حکیم دارد.

درآمد

عراقی و مسئولان ایرانی قرار گرفت. سپس به ملاقات امام خمینی (ره) شتافت و با ایشان دیدار و تبادل نظر کرد و علاقه‌مندی خود را برای پیکار با رژیم عراق به استحضار امام خمینی رساند. امام به او گفت: راهی را که انتخاب کرده‌اید سخت و دشوار است. شما فرزند مرجع بزرگ شیعیان آیت‌الله سیدمحسن حکیم هستید. می‌توانید به قم بروید و تحصیلات حوزوی را ادامه داده یا اینکه به مبارزه ادامه دهید. برای انتخاب یکی از این دو راه آزاد هستید. خوب فکر کنید کدام راه را می‌خواهید انتخاب کنید. آیت‌الله حکیم چند روز فکر کرد و تصمیم نهایی خود را به آگاهی امام رساند و گفت که راه مبارزه با رژیم صدام را گزیده است و برای سرنگونی رژیم جنایتکار حزب بعث از عراق خارج شده است.

آقای حکیم به امام گفت: هر چند که راه مبارزه با رژیم صدام دشوار است و مشکلات فراوان در پی دارد و امکان دارد جان خانواده و بستگان او در عراق به خطر بیفتد، اما، پیمودن راه جهاد و مبارزه را تکلیف شرعی خود می‌داند. امام نیز برای آقای حکیم آرزوی موفقیت کردند.

در پی این ملاقات، آقای حکیم راه مبارزه را آغاز و توده‌های عراقی را که در ایران سرگردان بودند گردهم آورد. رژیم عراق هزاران خانواده عراقی را به این بهانه که ایرانی‌تبار هستند به ایران تبعید کرده بود. اغلب تبعیدشدگان، عراقی بودند و مدارک عراقی داشتند. به این دلیل تبعید شدند که شیعه و طرفدار جمهوری اسلامی ایران بودند.

آیت‌الله سید محمدباقر حکیم برای رسیدگی به امور تبعیدشدگان عراقی و ساماندهی آنها، مؤسسه اجتماعی و خدماتی شهید صدر را در تهران به وجود آورد. این مؤسسه به مراجعات عراقی‌ها به ادارات دولتی ایران رسیدگی و نیازهای آنان را تأمین می‌کرد، چراکه رژیم پیشین عراق دارایی‌ها و مدارک این افسراد را مصادره کرده بود. آنگاه دفتر آیت‌الله حکیم با بخش‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تأسیس شد که دفاتر جنبش‌های آزادی‌بخش عراق را در برداشت.

آن زمان گروه‌های معارض عراقی دیگری در تهران فعالیت داشتند. همکاری آیت‌الله حکیم با آن گروه‌ها چگونه بود؟
آیت‌الله حکیم برای همکاری با سایر گروه‌های معارض عراقی، دفتر «تجمع علمای مجاهد عراق» را تأسیس کرد که به فعالیت‌های سیاسی می‌پرداخت و همه طیف‌های مردمی عراق از قبیل علمای شیعه و سنی و کردها و حزب الدعوة و سازمان پیکار اسلامی در این تجمع حضور داشتند.

با گسترش فعالیت‌های سیاسی گروه‌های مبارز عراقی، تصمیم گرفته شد تا «مجلس اعلائی انقلاب اسلامی عراق» تأسیس شود. در تجمع علمای مجاهد عراق فقط روحانیون و علمای دین حضور داشتند. اما، مجلس اعلائی انقلاب اسلامی دربرگیرنده همه جنبش‌ها و گروه‌های سیاسی و مبارز اسلامی و لائیک بود که با رژیم صدام مبارزه می‌کردند.

خارج از چارچوب مجلس اعلائی، روابط آیت‌الله حکیم با سایر گروه‌های عراقی چگونه بود؟

همکاری خوبی وجود داشت. مسئولان این گروه‌ها همواره با آیت‌الله حکیم جلسه تشکیل می‌دادند. رهبران گروه‌های کرد همچون آقای ادیس بارزانی، دبیرکل پیشین حزب دموکرات کردستان، آقای جلال طالبانی، رئیس اتحادیه میهنی کردستان (رئیس جمهوری کنونی عراق)، پس از وفات ادیس بارزانی،



من این روایت را از زبان آقای حکیم شنیدم که هنگامی که او قبل از مهاجرت به جمهوری اسلامی ایران در سوریه اقامت داشت، یکی از بازرگانان بزرگ و ثروتمند پاکستانی به سراغ ایشان آمد و پیشنهاد کرد که آقای حکیم به پاکستان هجرت نمایند و شیعیان این کشور آماده‌اند همه گونه امکانات را در اختیار ایشان قرار دهند. البته می‌دانید که آقای حکیم تحت تعقیب رژیم بعث عراق بود و به‌طور مخفیانه و با گذرنامه جعلی از عراق خارج شده بود. بازرگان پاکستانی از آقای حکیم خواهش کرد که به آن کشور مهاجرت کند و اعلام آمادگی کرد تا امکانات تحصیل و تدریس و تأسیس مدارس حوزوی را در اختیار ایشان قرار دهد.

شاید این پیشنهاد به علت وجود مریدان و مقلدان مرحوم آیت‌الله سیدمحسن حکیم، پدر شهید سیدمحمدباقر حکیم در پاکستان بوده است؟

آری... شیعیان بسیاری در پاکستان از آیت‌الله سیدمحسن حکیم تقلید می‌کردند. ایشان مرجع تقلید وقت همه شیعیان جهان بود. آقای سیدباقر حکیم به بازرگان پاکستانی گفت که می‌خواهد به ایران مهاجرت کند، چراکه ایران نزدیک عراق بوده و زمینه مبارزه با رژیم صدام راحت‌تر است.

هنگامی که آقای حکیم وارد ایران شد، مورد استقبال محافل

لطفاً ابتدا خودتان را معرفی کنید.

من محمد مجید عباس الشیخ در سال ۱۹۵۲ در محله الکراهه الشریقه در بغداد متولد شدم. متأهل هستم و چهار فرزند، ۲ پسر و ۲ دختر دارم. تحصیلات فوق‌لیسانس را در رشته علوم سیاسی در دانشگاه بغداد تمام کردم. در پی تشدید فشارهای رژیم حزب بعث بر نیروهای مسلمان در سال ۱۹۸۰ از عراق فرار کردم و مدتی را در سوریه گذراندم، چراکه تحت تعقیب مأموران امنیتی رژیم صدام قرار داشتم. پس از فرار از عراق، دو تن از برادرانم توسط مأموران عراقی بازداشت و به‌ترتیب در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ اعدام شدند.

علت اینکه تحت تعقیب مأموران رژیم حزب بعث بودید چیست؟

به این دلیل که به جنبش اسلامی وابسته بودم و با رژیم صدام مخالفت می‌کردم. در آن سال‌ها شهروندان عراقی که تمایلات اسلامی داشتند، تحت تعقیب بودند. به محض اینکه از عراق خارج شدم و به سوریه رفتم، برادرانم دستگیر شدند و سپس اعدام شدند.

چگونه با آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم آشنا شدید؟

با شهادت آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر و تشدید اقدامات سرکوبگرانه در عراق، من که از عراق خارج و در سوریه به‌سر می‌بردم تکلیف شرعی خود دانستم راه مبارزه با رژیم صدام را ادامه دهم؛ بنابراین، حضور خود را در سوریه بی‌فایده دانستم و به جمهوری اسلامی ایران آمدم و به گروه‌های مبارز عراقی در ایران پیوستم. در تهران با آیت‌الله سیدمحمدباقر حکیم ملاقات کردم و ایشان از من دعوت به همکاری کرد. ابتدا در سال ۱۳۶۰ در کارهای اداری و رسیدگی به امور مالی دفتر ایشان فعالیت کردم و دو سال بعد مسئولیت اداره دفتر را عهده‌دار شدم. بنابراین، می‌توان گفت که از سال ۱۳۶۰ تا روز شهادت آیت‌الله حکیم در دفتر ایشان فعالیت می‌کردم و بعد از سقوط صدام همراه آیت‌الله حکیم به عراق بازگشتیم.

پس از آمدن آیت‌الله حکیم به ایران از طریق سوریه، مسئولان ایران چه استقبالی از ایشان به عمل آوردند و او چگونه فعالیت‌هایش را آغاز کرد؟

■ آیت‌الله حکیم در سفر حج



برادرش مسعود بارزانی به‌طور مستمر با آقای سیدمحمدباقر حکیم دیدار و هماهنگی می‌کردند.

آیا میان آقای حکیم و مسئولان گروه‌ها و احزاب غیرمسلمان ارتباط و تماس وجود داشت؟

همین‌طور است. روابط آیت‌الله حکیم با این دسته از گروه‌های معارض عراقی هم خوب بوده است. میان آنها جلساتی در تهران و دمشق برگزار می‌شد. میان گروه‌های معارض غیر مذهبی مستقر در سوریه و گروه‌های معارض مذهبی مستقر در ایران همکاری گسترده وجود داشت. به‌طور مثال مسئولان حزب بعث مخالف صدام و حزب کمونیست عراق که در سوریه مستقر بودند با آقای حکیم همکاری می‌کرده‌اند.

در حقیقت آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر حکیم، دورنگر بود. با نگرشی باز به مسائل نگاه می‌کرد. سرنگونی رژیم عراق را در اولویت اهداف و برنامه‌هایش قرار داده بود. آیت‌الله حکیم با هر گروه و شخصیتی که برای سرنگونی رژیم حاکم گام برمی‌داشت، صرف‌نظر از وابستگی و گرایش فکری‌شان، با آنها همکاری می‌کرد. می‌کوشید همه گروه‌ها و جنبش‌های سیاسی را بر ضد رژیم صدام بسیج کند و در این تلاش موفق بود. او با دورنگری به مسائل نگاه می‌کرد و این دورنگری، رفتار سیاسی او را تحت‌الشعاع قرار داده بود.

به نظر شما شهید حکیم از تجربه انقلاب اسلامی ایران چه بهره‌ای برد؟ آیا در مبارزه سیاسی‌اش از تجربه امام خمینی هم استفاده کرد؟

همان‌گونه که پیشتر به آن اشاره کردم، هنگامی که آیت‌الله حکیم به ایران مهاجرت کرد، بی‌درنگ به دیدار امام خمینی رفت و از آن روز مورد عنایت و محبت امام قرار گرفت و آقای حکیم کارش را با راهنمودهای امام شروع کرد. او معتقد بود که امام خمینی (ره)، رهبری خردمندانه، فرزانه و تیزبین است. پیوسته با امام ملاقات و درباره بسیاری مسائل با او مشورت می‌کرد.

با وجود اینکه آیت‌الله حکیم، مجتهد و در مسائل سیاسی صاحب‌نظر بود، اما، برای براندازی رژیم صدام از تجربیات انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) استفاده می‌کرد. همچنین با بسیاری از مسئولان جمهوری اسلامی که سابقه مبارزات طولانی بر ضد شاه داشتند، دیدار و رایزنی می‌کرد.

از مهم‌ترین نکاتی که از مراحل مبارزاتی شهید حکیم به یاد دارید بگویید؟

بی‌تردید آیت‌الله حکیم ضمن اینکه یک روحانی برجسته بود، در عین حال یک سیاستمدار باتجربه بود. او فعالیت‌های سیاسی‌اش را از دوران جوانی بر ضد رژیم بعث آغاز کرد و چند بار زندانی شد. اولین بار در سال ۱۹۷۷ در پی شرکت در راهپیمایی عزاداران حسینی که از نجف اشرف به سمت کربلا پیاده‌روی می‌کردند، بازداشت شد. در همان شرایط آیت‌الله حکیم تکیه‌گاه آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر صدر بود. به همین دلیل شهید صدر در برخی نوشته‌هایش، شهید حکیم را «بازوی فداکار من» توصیف کرده بود. همه رهبران سیاسی عراق به آیت‌الله حکیم اطمینان و اعتماد داشتند. در بسیاری از مسائل و رویدادها از او نظرخواهی می‌کردند. در یکی از سفرها به دمشق که او را همراهی کردم، با حافظ اسد رئیس‌جمهوری فقید سوریه ملاقات داشت. مسئولان سوریه برای این ملاقات فقط نیم ساعت وقت تعیین کرده بودند. اما، این ملاقات چهار ساعت و نیم طول کشید. در حین ملاقات مسئولان دفتر اسد به طرف هیئت همراه آقای حکیم آمده و هیئت را مرخص کردند تا آقایان اسد و حکیم به‌طور خصوصی گفت‌وگو کنند.

پس از این ملاقات از آقای حکیم علت طولانی شدن ملاقات را جویا شدیم. او در جواب گفت که اسد درباره مسائل بسیاری، پرسش‌هایی را مطرح می‌کرد. دیدگاهم را درباره علویان جویا شد. من ناچار بودم به همه این مسائل پاسخ دهم. افزون بر آن، آیت‌الله حکیم با ملک فهد پادشاه پیشین عربستان و امیر کویت گفت‌وگوهای طولانی داشته است.

مسئولان دولت‌های عربی و اروپایی با مسئولان اپوزیسیون

افکار عمومی جهان فریاد «هیئات منالذله» را سرداد. بنابراین، رژیم صدام از مبارزات خستگی‌ناپذیر آیت‌الله حکیم احساس خطر و هرچند وقت یک بار تعدادی از بستگان و فرزندان خاندان حکیم را اعدام می‌کرد.

به موازات فشارهای صدام، آیا محافل و دولت‌های خارجی هم بر آیت‌الله حکیم فشار می‌آوردند؟

فشارهای زیادی از سوی محافل بین‌المللی بر ایشان وارد می‌شد. در یک مرحله صدام از شاه‌حسین پادشاه اردن خواست با آیت‌الله حکیم تماس بگیرد و او را از ادامه مبارزه و جهاد منصرف کند. این تماس برقرار شد اما، آیت‌الله حکیم زیر بار نرفت. برخی مسئولان کشورهای دیگر با آیت‌الله حکیم به او می‌گفتند چرا شما با رژیم بعث عراق می‌جنگید؟ شما می‌توانید محترمانه به عراق بروید! برخی خبرنگاران خارجی هم که به بهانه مصاحبه با آیت‌الله حکیم دیدار می‌کردند؛ از سوی برخی رژیم‌ها برای ایشان پیام می‌آوردند. اما، آیت‌الله حکیم ثابت‌قدم و استوار بود و تسلیم این فشارها نمی‌شد.

بسیار وجود فعالیت‌های سیاسی و جهادی، تا چه میزان آیت‌الله حکیم وقت خود را صرف فعالیت‌های فرهنگی و تألیف می‌کرد؟

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، تألیفات فراوانی از آیت‌الله حکیم بر جای مانده است. برخی از این تألیفات در حین حیات چاپ و منتشر شده است و برخی دیگر در حال چاپ است. با وجودی که آیت‌الله حکیم از کمبود وقت رنج می‌برد، و از بامداد تا شامگاه سرگرم کار و تلاش بود، باز هم وقت خود را تا نیمه‌شب به مطالعه و تألیف اختصاص می‌داد. به‌طور مثال هفته‌ای یک روز به کرج می‌رفت تا در خانه‌های به‌دور از رفت‌وآمدهای معمول به کارهای فرهنگی و تألیف بپردازد. فشار کارهای سیاسی و مبارزاتی او را از رسیدگی به مسائل فرهنگی باز نمی‌داشت. روزی به من گفت: «اگر اختیار در دست من باشد، کار تألیف و نگارش را ترجیح می‌دهم. اما، چه کنم که جهاد یک تکلیف شرعی است.»

چگونه وقت خود را میان فعالیت‌های سیاسی و جهادی و دیدار با مسئولان تنظیم می‌کرد؟ اعضای کادر و دستیاران او چه نقشی داشتند؟

همان‌گونه که از قبل بدان اشاره کردم، مدیریت دفتر ایشان را عهده‌دار بودم. ایشان از بامداد تا شامگاه سرگرم پیگیری مسئولیت‌های سنگین بود. این پیگیری‌ها را با نظم

به عنوان آلترناتیو نظام ملاقات نمی‌کردند. اما، آیت‌الله حکیم از این امر مستثنی بود. مسئولان و رهبران بسیاری از دولت‌ها به این دلیل از آقای حکیم استقبال به عمل می‌آوردند و با او دیدار و گفت‌وگو می‌کردند که او در جهان‌بینی سیاسی‌اش تیزبین و از بینش سیاسی روشن برخوردار بود.

افزون بر آن، آیت‌الله حکیم در میدان عمل و در صحنه سیاسی بین‌المللی، ابتکار عمل‌های سازنده ارائه می‌داد، تا جایی که این ابتکارات، صدام را خشمگین کرده و روزی از رسانه‌های عراق اعلام کرد که آماده است همه‌پرسی برگزار کند تا مردم دیدگاه و موضع‌شان را در برابر او (صدام) و آقای حکیم اعلام کنند. رئیس رژیم پیشین عراق همه تلاش خود را بر ضد آقای حکیم و خانواده و بستگان او متمرکز کرده

با وجود اینکه آیت‌الله حکیم، مجتهد و در مسائل سیاسی صاحب‌نظر بود، اما، برای براندازی رژیم صدام از تجربیات انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) استفاده می‌کرد. همچنین با بسیاری از مسئولان جمهوری اسلامی که سابقه مبارزات طولانی بر ضد شاه داشتند، دیدار و رایزنی می‌کرد.

بود. هرچند وقت یک‌بار تعدادی از برادران و پسرعموها و بستگان آیت‌الله حکیم را اعدام می‌کرد. در یک نوبت ۲۳ تن از فرزندان خاندان حکیم را اعدام کرد. در نوبت دیگر ۱۰ تن از بستگان آیت‌الله حکیم به دست رژیم بعث اعدام شدند. پیش از اعدام این افراد، رژیم صدام شخصی را به کویت اعزام کرد و این شخص از کویت با دفتر آیت‌الله حکیم در تهران تماس گرفت و تهدید کرد که اگر آقای حکیم فعالیت‌های سیاسی‌اش را متوقف نکند، صدام ۱۰ تن از افراد خاندان حکیم را اعدام خواهد کرد.

آیت‌الله حکیم هرگز راضی نمی‌شد پیکار و مبارزه‌اش را متوقف کند. آقای حکیم پس از اعدام این ۱۰ تن، در مراسم نماز جمعه سخنرانی کرد و با صدای رسا در برابر

فشارهای زیادی از سوی محافل بین‌المللی بر ایشان وارد می‌شود. در یک مرحله صدام از شاه‌حسین پادشاه اردن خواست با آیت‌الله حکیم تماس بگیرد و او را ادامه مبارزه و جهاد منصرف کند. این تماس برقرار شد اما، آیت‌الله حکیم زیر بار نرفت.

شرح وظایفم را در دفتر کارش مشخص کرد. در این دیدار اظهار علاقه کردم که بر ضد رژیم حزب بعث فعالیت سیاسی داشته باشم. آنگاه همکاری‌مان را آغاز کردیم. در حقیقت شخصیتی را جست‌وجو می‌کردم که رهنمودهای رشددهنده و ناب مورد نیاز و اثرگذار را ارائه کند و با آمدن آقای حکیم به ایران این خواسته تحقق یافت.

چرا به گروه‌های معارض دیگری همچون حزب الدعوة نیوستید و همکاری با آقای حکیم را انتخاب کردید؟
در حقیقت به پیکار و مبارزات روحانیون و علمای دین اعتقاد داشتم. فعالیت در چارچوب روحانیون را ترجیح دادم. برای مبارزات سایر جنبش‌های اسلامی عراق ارزش قائل هستم، اما، خط‌مشی مراجع تقلید و علمای دین را اصیل و صحیح می‌دانم. از ابتدای سن تکلیف از شهید سیدمحمدباقر صدر تقلید کردم خط‌مشی او را دنبال کردم. شهید صدر راه را برای ما روشن کرد. او مراجع و علمای دین را رهبر و مدیر و مدبر و راهگشای امت می‌دانست. به فعالیت‌های تشکیلاتی و جنبشی علاقه‌مند بودم و در سن جوانی به جنبش اسلامی پیوستم، اما، به همین دلایلی که گفتم پس از مهاجرت به ایران به تشکیلات آیت‌الله حکیم پیوستم.

آیت‌الله حکیم پس از سقوط رژیم صدام به نجف اشرف بازگشت. آیا پس از بازگشت به عراق احساس نکرد که خطری متوجه جان او می‌شود؟

آیت‌الله حکیم پس از استقرار در نجف اشرف، از من خواست به تهران برگردم و دفتر ایشان را تعطیل کنم. قبل از آمدن به تهران حدود یک ساعت با ایشان گفت‌وگوی انفرادی داشتم. در این جلسه خدا را سپاس گفتم که سالم به



و ترتیب انجام می‌داد، با مردم ملاقات می‌کرد، به نامه‌ها و درخواست‌های آنان پاسخ می‌داد. مستحبات و نافله‌های نماز او ترک نمی‌شد. اگر با کسی قرار ملاقات داشت و آن شخص پنج دقیقه دیر می‌کرد، از ما می‌پرسید چرا نیامده است، برای ساده‌ترین کارها کارکنان دفتر را بازخواست می‌کرد تا کارها با نظم و ترتیب پیش برود. هر چند که من از فشار کارهای دفتر رنج می‌بردم، اما، بسیاری از شیوه‌های نظم و سازماندهی را از آیت‌الله حکیم آموختم. اخلاق را از او آموختم. اجازه نمی‌داد از کسی بدگویی (غیبت) شود. گاهی اوقات که جمعی درباره یک شخص بحث و اظهار نظر می‌کردند، آیت‌الله حکیم آن جمع را نکوهش می‌کرد و به آنها می‌گفت که شاید نیت آن شخص پاک و سالم باشد. من خوی و خصلت آیت‌الله حکیم را بی‌نظیر یافتم. ضمن اینکه از قدرت و شجاعت برخوردار بود اما، در عین حال مردی پرهیزکار و خداترس بود.

آیت‌الله حکیم دو دهه پیش برای دیدار با خاویز پسر دکوتیار دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد در رأس هیئتی از مخالفان صدام به ژنو سفر کرد. زمان ملاقات ساعت ۲۰/۳۰ پنجشنبه شب تعیین شده بود. اعضای هیئت برای ملاقات در هتل حاضر شده بودند و من به جست‌وجوی آقای حکیم پرداختم. به اطاق او رفتم، متوجه شدم که ایشان چراغ‌ها را خاموش کرده و سرگرم خواندن دعای کمیل است. هر گاه دعای کمیل را می‌خواند به شدت گریه می‌کرد و از خود بی‌خود می‌شد. دعا و نیایش او هم منحصربه‌فرد بود. پیکار سیاسی و پایداری خستگی‌ناپذیر مانع عبادت و نیایش و راز و نیاز او با خدا نمی‌شد. اصرار داشت هر هفته در نماز جمعه شرکت کند. ائمه معصومین را روزهای جمعه زیارت می‌کرد.

بفرمایید شهید حکیم در حوزه‌های درس کدام اساتید تحصیل کرد و ابعاد معنوی و عرفانی را از کدام اساتید آموخت؟

همان‌گونه که می‌دانید مرحوم آیت‌الله حکیم در سن ۳۸ سالگی به درجه اجتهاد رسیده بود. مرحوم آیت‌الله‌العظمی شیخ مرتضی آل‌یاسین یکی از مراجع تقلید شیعه، به آقای حکیم اجازه اجتهاد داد. آیت‌الله حکیم در حوزه‌های درس آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر صدر، آیت‌الله‌العظمی شیخ مرتضی آل‌یاسین، حوزه درس پدرش آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدحسن حکیم، حوزه درس آیت‌الله‌العظمی خویی و سایر علمای بزرگ حوزه علمیه نجف اشرف درس خوانده بود.

هنگامی که خبر شهادت برادران و سایر بستگانش به او می‌رسید چه واکنشی نشان می‌داد؟ آیا احساس اندوه و سرافکندگی هم می‌کرد؟

به شکلی عجیب آیت‌الله حکیم در برابر فشارهای روحی در نتیجه جنایات صدام، بسیار قوی و سازش‌ناپذیر بود. این فشارها خللی در روحیه او به وجود نمی‌آورد. البته پس از شهادت گروهی از برادرانش به‌ویژه سیدمهدی حکیم در خارطوم، احساس اندوه و ناراحتی کرد و شعار «هیپات منا الذله» سر داد. باور عمیق این شعار در عمل و رفتارش کاملاً آشکار بود.

پس از توقف جنگ هشت‌ساله میان جمهوری اسلامی ایران و عراق، بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌های معارض عراقی احساس سرافکندگی کردند و دچار یأس و ناامیدی شدند. اما، مرحوم آیت‌الله حکیم پس از اعلام آتش‌بس میان مسئولان گروه‌های عراقی سخنرانی کرد و به آنها انگیزه داد تا راه مبارزه را ادامه دهند. هر اندازه رژیم صدام در حق برادران و بستگان آیت‌الله حکیم مرتکب جنایات می‌شد، او در عزم خود راسخ‌تر می‌شد.

آیا خاطره‌ای از اولین دیدارتان با آیت‌الله حکیم به یاد دارید؟

از زمانی که برای تدریس در دانشکده اصول‌الدین به منطقه الکراده الشریقه به بغداد می‌آمد، آقای حکیم را می‌شناختم. اما، روابط شخصی با یکدیگر نداشتیم. پس از مهاجرت به ایران با یکدیگر آشنا شدیم. در اولین دیدار، دستور کار و

نجف اشرف بازگشته است. پیش‌بینی کرده بود که در مسیر راه بازگشت به شهادت برسد چراکه توده‌های عظیم مردم به استقبال او آمده بودند. امکان داشت تروریست‌ها از میان آن‌بوه مردم، متعرض جان او شوند. او احساس می‌کرد با بازگشت به زادگاهش، همه آرزوهایش برآورده شده است. از شهادت نگران نبود. احساس خوبی داشت از اینکه مسئولیت و وظیفه سنگین خود را انجام داده است. در نجف اشرف اهداف و برنامه‌هایش را با من در میان گذاشت. قصد داشت حوزه نجف اشرف را بازسازی و توسعه دهد و بارگاه امیر مؤمنان (ع) را نقطه امید و اتکای جهان تشیع قرار دهد. برای توسعه حوزه علمیه نجف اشرف، طرح جامع تدوین کرده بود. به من توصیه کرد به کارهای برادرش سیدعبدالعزیز حکیم در بغداد رسیدگی کنم و من نیز چند روزی را در خدمت برادر ایشان گذراندم.

شهید حکیم آخرین لحظه‌های قبل از شهادت را چگونه سپری کرد؟

روز جمعه مصادف با اول ماه رجب بود. قصد داشت بعد از اقامه نماز جمعه در صحن حضرت علی(ع)، برای زیارت امام حسین(ع) به شهر کربلا مسافرت کند. من در صف اول نمازگزاران نشسته بودم که یکی از محافظان به طرف من آمد و از من خواست بعد از نماز جمعه به هتل بروم تا نیم ساعت بعد همراه آیت‌الله حکیم به کربلا برویم. اما، تروریست‌های جنایتکار در کمین نشسته بودند و او را همراه جمعی از نمازگزاران به شهادت رساندند.

آن‌گونه که اشاره کردید، شهادت آرزوی مردان فداکار و ایناگر است. بفرمایید برای حفظ جان شخصیتی همچون آیت‌الله حکیم چه تدابیری اتخاذ می‌شده است؟

پس از سرنوشتی صدام، مشکلات و ناامنی‌های زیادی در عراق به وجود آمد. عوامل رژیم در عراق ماندند. گروه‌های تروریستی همچون القاعده پروبال گرفتند. آیت‌الله حکیم حدود صد روز پس از بازگشت به عراق به شهادت رسید. تا آن روز نیروهای امنیتی عراق سازماندهی و بازسازی نشده بودند و ارتشی وجود نداشت. آیت‌الله حکیم هم حدود ۲۰ سال از نجف دور بوده و از اوضاع امنیتی شهر نجف آگاهی کامل نداشت. افرادی که از جان ایشان حفاظت می‌کردند، نیروهای عراقی تیپ بدر بودند که از ایران به عراق بازگشته بودند. در حین اقامت آیت‌الله حکیم در نجف، احتیاطات و تدابیر امنیتی را رعایت می‌کردیم اما، کافی و مناسب نبوده است. تروریست‌ها ما را غافلگیر کردند. آقای حکیم اولین قربانی اتومبیل‌های بمب‌گذاری شده بود.

آیا عاملان ترور آیت‌الله حکیم شناسایی و اعدام شدند؟ عاملان ترور، عراقی و از ملیت‌های عرب بودند که در یک کشور همسایه آموزش دیده بودند. این افراد بازداشت و به مجازات رسیدند.

آیت‌الله حکیم درباره نظام حکومتی اسلام و یا حکومت ولایت فقیه چه دیدگاهی داشت؟

دیدگاه ایشان درباره ماهیت حکومت روشن بود. ایشان معتقد بود که مردم عراق باید سرنوشت خود را به دست گیرند. علاقه داشت قانون اساسی توسط عراقی‌ها تدوین و تصویب شود. او با هر نظامی که با رأی مردم مسلمان عراق گزینش شود موافق بود. او تأکید می‌کرد که اسلام باید در عراق حاکمیت داشته باشد، چرا که اکثریت مردم عراق مسلمانند.

آخرین سخن شما درباره این شهید بزرگوار چیست؟
آیت‌الله حکیم مرد کم‌نظیری بود. برای بسیاری از مسئولان و رهبران جنبش‌های سیاسی عراق الگو و سرمشق بود. مردم عراق آموزگاری توانا و معلمی نمونه را از دست دادند. او هرگز برای زندگی شخصی خود اهمیت قائل نبود. هیچ‌وقت به لباس و خوراک خود توجه نمی‌کرد. مردی به‌تمام معنی خاکی بود و ساده‌زیست و پس از شهادت برای فرزندان‌ش خانه و ملکی به ارث نگذاشت، تنها ملک بازمانده‌گان خاندان حکیم در نجف، خانه‌ای است که از آیت‌الله سیدمحمدحسن حکیم باقی مانده است. ■